اخبار کارگری

تجمع فرهنگیان بازنشسته مقابل نهاد ریاست جمهوری

جمعی از بازنشستگان فرهنگی استان‌های مختلف دیروز مقابل نهاد ریاست جمهوری در پاستور تهران تجمع کردند. به گزارش ایلنا، این بازنشستگان از استان‌های مختلف به تهران آمده بودند تا پیگیر مطالبات معوق خود از جمله عدم پرداخت به موقع پاداش پایان خدمت و ناکافی بودن حقوق بازنشستگی باشند. این بازنشستگان می‌گویند: در سال‌های اخیر وعده‌های زیادی شنیدیم اما تا امروز به این وعده‌ها عمل نشده است.

کارگران شرکتی راه‌آهن: بیمار سرطانی داریم اما بیمه‌هایمان تمدید نشده است

کارگران شرکتی راه‌آهن (تراورس) که در زاهدان مشغول به کارند، از شرایط سخت کاری خود انتقاد کردند. به گزارش ایلنا، یکی از این کارگران در ارتباط با عدم تمدید بیمه تامین اجتماعی حدود ۳۰۰ کارگر در دو ماه اخیر گفت: وقتی بیمه نداریم، یعنی هیچ چیز نداریم. همکار ما بیمار سرطانی در خانه دارد و برای شیمی درمانی به بیمارستان مراجعه کرده ولی آنجا گفته‌اند بیمه‌ات اعتبار ندارد چون تمدید نشده است. این کارگر اضافه می‌کند: پول داروها به خصوص داروهای بیماری‌های خاص سر به فلک می‌کشد. وقتی بیمه نداشته باشیم نور اعلی نور می‌شود. بارها مشکلات‌مان را با مدیر تراورس در زاهدان در میان گذاشتیم اما نتیجه‌ای نگرفتیم. وی با انتقاد از محرومیت کارگران پیمانکاری از پاداش و مزایای مزدی گفت: برای مبعث دو میلیون تومان پاداش به کارگران راه‌آهن دادند اما به ما شرکتی‌ها ریالی نپرداختند. همیشه از پاداش‌های مناسبتی محرومیم. یکی دیگر از این کارگران می‌گوید: خواسته اصلی ما حذف شرکت‌هاست و درخواست داریم زیر نظر خود راه‌آهن برویم. الان پولی که راه‌آهن می‌دهد، دو دست یا سه دست می‌چرخد تا به دست ما برسد، به همین دلیل حقوق‌ها با تاخیر پرداخت می‌شود و پاداش‌ها آب می‌رود.

تجمع کارگران فولاد زرند در اعتراض به کاهش پاداش

شماری از کارگران فولاد زرند ایرانیان در کرمان دیروز تجمع کردند. به گزارش ایلنا، این کارگران صبح روز شنبه (۷ مهر ماه) در اعتراض به عدم دریافت کارانه یا پاداش تولید خود در ۷ کیلومتری جاده زرند کرمان مقابل وردی کارخانه فولاد زرند ایرانیان تجمع کردند. طبق این گزارش، طی چند ماه گذشته و به بهانه کاهش میزان تولید به شدت از میزان کارانه‌ها کاسته شده که این مسأله منجر به اعتراض کارگران فولاد زرند شده است.

مرگ و مصدومیت ۱۴ کارگر بر اثر واژگونی مینی‌بوس

صبح دیروز در اثر واژگونی یک دستگاه مینی‌بوس حامل کارگران یک واحد تولیدی در حوالی روستای قلعه بلند شهرستان پیشوا، دو کارگر جان خود را از دست داده و ۱۲ نفر دیگر مصدوم شدند. به گزارش ایلنا، به غیر از دو کارگر جان‌باخته، وضعیت جسمی تعدادی دیگر از حادثه‌دیدگان خوب نیست و همه مجروحان به بیمارستان منتقل شده‌اند.

کارگران اجاره‌نشین اطراف تهران هم خانه پیدا نمی‌کنند

یک تحلیلگر بازار مسکن گفت: نمی‌دانیم دولت با چه انگیزه‌ای حق مسکن کارگران را ماهی ۹۰۰ هزار تومان در نظر گرفته اما در نهایت چنین اقداماتی باعث کوچ کارگران به سمت سایر شهرها می‌شود که این موضوع می‌تواند تبعات سنگینی برای صنعت و بخش تولید و خدمات شهرهای بزرگ به همراه داشته باشد. هادی سرخوش در گفت‌وگو با اقتصاد ۲۴ گفت: تابستان ۱۴۰۳ تمام شد و شاهد کود در بازار اجاره مسکن بودیم. هر چند تعداد زیادی از مستاجران به سمت شهرهای اطراف تهران کوچ کرده‌اند اما هنوز تهران مملو از مستاجر است و این به معنای ضرورت ایجاد بسترهای لازم برای تامین نیاز این عده است. به گفته وی، به جز برخی مناطق تهران که عده‌ای خاص در آن سکونت دارند در سایر بخش‌ها و مناطق شهر تهران، کارگران و حقوق‌بگیران سکونت دارند و همین موضوع باعث التهاب بیشتر معاملات با توجه به تورم در بازار اجاره مسکن شده است. بیشتر کارگران با دستمزدهای پایین دیگر توان اجاره خانه در شهر تهران را ندارند و به شهرهای اطراف تهران مهاجرت کرده‌اند اما در این شهرها نیز با توجه به افزایش حجم تقاضا، اجاره خانه گران و در برخی موارد با توجه به کاهش توان مالی، کارگران اقدام به مهاجرت به شهرهای دورتر کرده‌اند. این تحلیلگر بازار مسکن با اشاره به اینکه بازار اجاره مسکن در شهرهای اطراف تهران نیز با مشکل تورم مواجه شده، گفت: کارگر با پایین‌ترین حقوق و لطف دولت به پرداخت ماهی ۹۰۰ هزار تومان قادر به اجاره مسکن در شهرهای کوچک اطراف تهران نیست.

روایتی از تنهایی بازماندگان معدن زغال‌سنگ بعد از پایان عملیات امداد

طبس؛ در سکوت و آمیزه‌ای از خشم و حزن

زهرا معرفت

دیر به طبس رسیدم. صبح روز چهارشنبه حدود ساعت هفت، کمی پیش از آنکه خبر پایان عملیات امدادرسانی را اعلام کنند، وارد محدوده معدن شدم. انگار واقعا خاک مرده پاشیده بودند. دیگر نه خبری از کارگرها بود، نه خانواده‌هایشان، نه خبرنگاران و نه مقامات بلندپایه‌ای که از تهران آمده بودند. چند نفری از مسئولان منطقه و کارخانه در یک صف، کمی جلوتر از در ورودی تونل C محکم مقابلم ایستاده بودند و با نگاه‌های سنگین و راندازم می‌کردند. دیر به معدن رسیده بودم و جز چند نفر از مأموران امداد، چند کارگر خدماتی و همان صف محکم مقابلم و البته یک سکوت سنگین مرگبار، چیز دیگری ندیدم.

خواستم جلوتر بروم، گفتند عملیات تمام شده. گفتم یک نفر هنوز مانده، گفتند آن یک نفر را هم چند ساعت قبل درآوردیم. گفتم شماره‌ای از کارگرها دارید؟ گفتند از شرکت بپرسید، معدن فعلا تعطیل شده و همه به خانه‌هایشان برگشته‌اند. من هم به شهر برگشتم.

پنج روز پس از آن شب مصیبت‌بار

پنج روز از آن شب کذایی گذشته بود. دیگر همه می‌دانستند گاز متان با کارگرها چه کرده و تصاویر واگن‌های حامل پیکرها و آن چکمه‌های پاره را همه دیده بودند. خبر فاصله ۱۰۰۰ متری تونل C و B و سوال اینکه چطور پخش گاز در تونل C به موقع به کارگران تونل B اطلاع داده نشده، بارها تکرار شده است. اینکه کارگاه سنسور گاز متان نداشته یا اگر داشته خراب بوده، اینکه راه تونل‌ها مسدود نبوده تا چنین حادثه‌ای از یکی به دیگری سرایت نکند، خبر تجهیزات کهنه و سنتی بودن روش استخراج در معدنجو، خبر رعایت نشدن ایمنی، خبر شنیدن بوی گاز قبل از آغاز به کار کارگران و تهدید آنها به اخراج در صورت نرفتن به سرشیفت، همه را در گزارش‌ها و مصاحبه‌ها شنیده بودیم.

حالا دیگر عملیات تمام شده و کارگرها به خاک سپرده شده‌اند. آنهام که جان سالم به در برده‌اند به شهرهایشان برگشتند. رسانه‌ها دیگر کمتر از طبس می‌گویند. هنوز البته چند کارگر در بیمارستان مانده‌اند و موفق شدم آنها را ببینم. پرستار راهنمایی می‌کند و در مسیر رسیدن به بخش بستری، گزارشی کوتاه از کارگرها می‌دهد: «در مجموع ۱۶ کارگر آوردند. برخی ترخیص شدند و برخی به مراکز درمانی دیگر منتقل شدند. یک کارگر ضربه مغزی شده بود و اعضایش را اهدا کردند. یک کارگر دیگر امروز با حال بعد منتقل شد که پزشکان می‌گویند امیدی به بهبودش نیست. چند کارگر هنوز در بخش مراقبت‌های ویژه هستند، و سه کارگر در بخش‌اند. دو نفرشان حافظه ندارند اما یک کارگر تا حدودی بهبود یافته، هرچند او هم هنوز کامل همه چیز را به خاطر نمی‌آورد».

۱۲ ساعت کار در فضایی یک در یک

به در اتاق رسیدم. تنها بود و به پنجره نگاه می‌کرد. متوجه حضورم که شد، رویش را به سمتم برگرداند. صورت کشیده و چشمان بی‌حالی داشت. دستانش به خوبی او را معرفی می‌کرد: کارگر معدن. روز حادثه را خیلی یادش نمی‌آمد، فقط می‌دانست بوی دودی حس کرده و برای کمک به همکارانش رفته. حتی یادش نمی‌آمد توانسته کسی را نجات دهد یا نه!

می‌دانستم این چند روز بارها این صحنه را تعریف کرده، برای همین کمی به عقب‌تر برگشتم، اینکه کارگر معدن بودن چگونه است؟ می‌گوید: «خیلی سخته. همه‌جا تاریکه، دو شیفت ۶ ساعته در یک فضای یک در یک می‌مانیم و کار می‌کنیم». می‌پرسم وقتی بعد از این ۶ ساعت کار سخت از تاریکی و فضای تنگ، بیرون آمدی چه حسی داری؟ سریع می‌گوید: «حس می‌کنم نجات پیدا کردم». تصور ۱۲ ساعت کار روزانه در یک فضای تاریک و تنگ یک در یک و در عمق چند صد متری زمین، نفسم را تنگ می‌کند، آن‌قدر که صدای نفسهایم را برای چند ثانیه‌ای می‌شنوم. «فکر می‌کنم نجات پیدا کردم» همین جمله کافی‌ست برای آنکه بفهمم کارگر معدن بودن چه زجری دارد!

برای زجری که می‌کشند

او برای این کار نه، برای این زجر روزانه‌ای که می‌کشد، کمی بیش از ۱۲ میلیون تومان حقوق می‌گیرد. کارگران معدنجو در ماه دو هفته کار می‌کنند و دو هفته برای استراحت به خانه‌هایشان می‌روند. در آن دو هفته کار، زمان استراحت را در یک اتاق کوچک ۱۴ نفره که نامش را خوابگاه می‌گذارند، می‌مانند و تخت هم به اندازه کافی وجود ندارد. در آن دو هفته‌ای هم که باید برای استراحت به خانه‌هایشان بروند، اکثرشان کار دیگری برای خود دست و پا می‌کنند تا سر ماه بتوانند از پس خرج و مخارج خانواده بربیایند.

از او می‌پرسم برای ۱۲ میلیون تومان، این کار سخت را انجام می‌دهی؟ با خشم جوابم را می‌دهد: «خب چه کار کنم؟ مجبورم». از شهر دیگری به طبس آمده. قبلا در شهرشان کارگری می‌کرده اما چون درآمد چندانی به دست نمی‌آورده، به طبس می‌آید به امید آنکه با دو هفته کار در معدن و دو هفته کارگری کردن در شهرشان مخارج خانواده را تأمین کند و اجاره خانه بدهد. سوال آخرم را می‌پرسم: «به معدن برمی‌گردی؟». «می‌توانم برنگردم؟! کجا کار کنم؟» صدایش آرام‌تر می‌شود و کمی می‌لرزد: «دوستانم همه مردند. نمی‌دانم وقتی برگشتم چطور جای خالی‌شان را تحمل کنم».

کشاورز است یا معدن کار؟ یادش نمی‌آید!

تخت کناری، مرد کوتاه‌قامت مسن‌تری است. چهره آرام و مهربانی دارد و به نظر ۶۰ یا شاید هم بیشتر می‌آید اما می‌دانم که ممکن است جوانتر باشد و این چهره پیر، اثرات کار سخت باشد. پرستار می‌گوید: «او هم کارگر معدن بوده اما حافظه‌اش را از دست داده. اگر بخواهی می‌توانی با او هم صحبت کنی ولی چیزی یادش نمی‌آید». با لبخند، نگاه آرامی می‌کند. حس می‌کنم تنهایی‌اش، شوق صحبت کردن با دیگری را زیاد کرده. انگار منتظر بوده که با او صحبت کنم.

سوال را از کار در معدن و سختی‌هایش شروع می‌کنم. با لهجه طبسی‌اش می‌گوید: «صبح بلند می‌شیم و می‌ریم سر کار. هزار متر زیر زمین». می‌پرسم فضای کارتان تنگ است؟ می‌گوید «یک در یک است». چه کار می‌کنید؟ می‌گوید: «زغال درمی‌آوریم». حقوقتان چقدر است؟ «۱۲-۱۳ تومن». لهجه‌اش کمی غلیظ است و به سختی متوجه می‌شوم. می‌پرسم چند سال در معدن کار کرده‌اید؟ می‌گوید: «۳-۴ سال» قبلش چه کار می‌کردید؟ «در روستا کار کشاورزی می‌کردم» چرا کشاورزی را رها کردید و به معدن آمدید؟ «کار نبود و آمدیم معدن» وقتی از معدن برای استراحت برمی‌گردید دوباره کار می‌کنید؟ «کار می‌کنیم». می‌پرسم بعد از مرخص شدن از بیمارستان به معدن برمی‌گردید؟ می‌گوید «معلوم نیست، ببینیم». روی این سوال جور دیگری تاکید می‌کنم: یعنی به معدن برنمی‌گردید؟ «نه کار سخت است. گاز دارد. خیلی وقت است به معدن نرفته‌ام!» مگر روز حادثه در معدن نبودید؟

«نه در روستایمان بودم. خیلی وقت است کار معدن نمی‌کنم، کشاورزم». جا می‌خورم. اشتباه گرفته بودم؟ تخت جلوتر را نگاه می‌کنم، شاید پرستار، آن یکی تخت را نشانم داده بود و من اشتباهی سر این تخت آمده بودم. به دستان مرد نگاه می‌کنم، سیاه است و از کارگری در معدن خبر می‌دهد، آن هم نه کارگری در سال‌های دور! پرستار آن طرف‌تر ایستاده و نگاهم می‌کند، چهره‌ام به قدری تعجب‌زده است که او را به خنده آرامی می‌اندازد. می‌گوید: «گفته بودم که چیزی یادش نمی‌آید».

به چهره مرد نگاه می‌کنم. آرام است و لبخندی بر لب دارد. شب حادثه در معدن بوده اما چیزی یادش نمی‌آید. احتمالا مرگ دوستانش را دیده اما چیزی یادش نمی‌آید. شاید برای همین است که آرام است و لبخند آرامش، ممتد است. به کارگر جوانی که قبل‌تر با او صحبت کردم و چهره افسرده‌اش نگاه می‌کنم. لحظه‌ای با خود می‌گویم کاش او هم فقط همان یک شب را فراموش می‌کرد. مرد مسن آرام، کی حافظه‌اش را دوباره به دست می‌آورد؟ نمی‌دانم! تبعات چنین فراموشی‌ای چیست؟ نمی‌پرسم.

برخی رسانه‌ها نوشته‌اند معدنجو طی ۲۰ سال گذشته به جز حادثه اخیر، حادثه دیگری نداشته. این ادعا یک دروغ محض است و پیش از این ۲ قطع نخاعی، یک فوتی و چندین قطع عضو در این معدن اتفاق افتاده است

بازماندگان خشمگین و محزون

به سمت امامزاده شهر حرکت می‌کنیم. می‌گویند مزار دو نفر از کارگران آنجاست. هر دو جوان هستند؛ یکی حدودا ۲۷ ساله و دیگری حدودا ۳۷ ساله. نام هر دو محمدجواد است و هر دو یک فرزند ۶ ماهه دارند.

مزار «محمدجواد قاسمی» زیر یک نخل بلند خرماست. آرامگاه تقریبا خلوت است و خبری از شیون و ناله نیست. تا چند روز پیش خانواده کارگرانی که از شهرهای دیگر به طبس آمده بودند، چون جایی برای اقامت نداشتند در امامزاده مستقر می‌شدند اما اینجا حالا آرام آرام است. برادر محمدجواد، تنها کنار مزار نشسته. نزدیک می‌شوم و سلام می‌دهم. چهره‌اش نه فقط غمگین که خشمگین است. به هر سوالی که می‌پرسم، پاسخ می‌دهد. کوچکتر از محمدجواد است. در مورد برادر و خاطراتش صحبت می‌کند. می‌گوید: «باور نمی‌کنم». این جمله را چند بار تکرار می‌کند. خطاب به برادر می‌گوید: «ما پارتی نداشتیم که تو را به آن بخش تاریک معدن نفرستیم و روی زمین کار کنی».

آن‌طور که برادر می‌گوید، محمدجواد به تازگی از معدنی دیگر به «معدنجو» آمده بود. در معدن قبلی روزانه ۲۰ ساعت کار می‌کرد و شغلی سخت‌تر داشت. آنجا بیل و کلنگ می‌زده و زغال‌ها را بار دوش می‌کرده و جلو می‌رفته. به معدنجو آمده بود تا کمی، فقط کمی کارش آسانتر شود.

برادر خشمگین است و از شب حادثه می‌گوید، از چهره محمدجواد بعد از شناسایی جسد. همان روایت معروف را می‌گوید، اینکه قبل از آغاز شیفت شب اخطار داده‌اند که در معدن بوی گاز می‌آید. محمدجواد قصد نداشته به معدن برود اما به اجبار رفته. برای اینکه بیکار نشود. می‌گوید: «پیگیرم ببینم چه کسی اجبار کرده که برادرم به معدن برود». به خانواده‌ها گفته‌اند بگذارید همه چیز تمام شود و کارشناسی کنیم و مقصر را پیدا کنیم. این آخرین جمله‌ای است که از برادر محمدجواد می‌شنوم: «با آنها کار داریم».

مرگ زورکی

چند قدم آن‌طرف‌تر، «محمدجواد بهشتی‌زاده» آرمیده، درست وسط محوطه بیرونی امامزاده. کسی سر مزار نیست و قرار است بعد از ظهر مراسمی برگزار شود. به خانه پدر و مادرش می‌رویم. جلوی در خانه پارچه سیاهی که روی آن عکس کوچکی از محمدجواد گذاشته‌اند، نصب شده. خانه تقریبا خلوت است و به نظر می‌رسد فقط آشنایان نزدیک مانده‌اند.

می‌نشینم و به اطراف نگاه می‌کنم. پسر ۹ ساله محمدجواد، خواهر ۶ ماهه‌اش را بغل گرفته و با او بازی می‌کند. همسر محمدجواد در خانه نیست و می‌گویند حال خوشی ندارد. مادر، گوشه‌ای نشسته و هر چند دقیقه یک بار نفس بلندی همراه با صدا می‌کشد، از آن نفس‌هایی که وقتی سینه‌ات تنگ می‌شود و حال خفگی پیدا می‌کنی، محکم بیرونش می‌دهی که در سینه‌ات نماند که خفه‌ات کند!

با مهربانی پذیرایی می‌کنند. خواهر نزدیک می‌شود. نگرانم که سوال‌هایم اذیتش کند اما مشتاق صحبت کردن است. می‌گوید: «محمدجواد قبل از آنکه برای آخرین بار به معدن برود، نگران اجاره خانه‌اش بوده. صاحبخانه اجاره را ۷ میلیون تومان کرده بود. برادرم می‌گفت می‌روم معدن، بعد که برگشتم تکلیف خانه را مشخص می‌کنم». محمدجواد رفت اما دیگر برنگشت و دیگر هیچ‌وقت به ۷ میلیون تومان شدن اجاره خانه‌اش هم فکر نکرد.

می‌پرسم: به معدن برمی‌گردی؟ می‌گوید می‌توانم برنگردم؟! کجا کار کنم؟ صدایش آرام‌تر می‌شود و کمی می‌لرزد: دوستانم همه مردند. نمی‌دانم وقتی برگشتم چطور جای خالی‌شان را تحمل کنم

خواهرانه از ضعیف و نحیف بودن برادر می‌گوید و این همه را از چشم معدن می‌بیند. محمدجواد در چندین معدن کار کرده. کارگر استخراج هم بوده که به گفته خواهر باید سینه‌خیز ساعت‌ها در معدن می‌مانده و کار می‌کرده. محمدجواد خسته بود و خواهر بارها این را تکرار می‌کند. می‌گوید از کار در معدن افسرده شده بود و این را از صحبت‌هایش متوجه می‌شده. در معدن‌های مختلف، زیر نظر پیمانکاران مختلف، بارها حقوقش خورده شده و بیمه‌اش ناقص رد شده است. خواهر می‌گوید: «یک روز سابقه‌اش را نشانم داد و گفت: این همه کار کردیم، ببین چقدر کم برایم بیمه رد شده».

می‌گوید و کم کم چهره‌اش تغییر می‌کند. وقتی از ایمنی معدن و از آن شب می‌گوید عصبانی می‌شود، نفسش تندتر می‌زند و تکرار می‌کند: «مرگ برادرم قسمت و سرنوشت نبود، مرگ زور بود. ما این مرگ را مرگ زور می‌گوییم». می‌گوید: «پول جبران این درد را نمی‌کند. مقصر باید مجازات شود».

سفر به ۲۰ سال قبل

سرنوشت بازماندگان چه می‌شود و کارگرانی که در معدن آسیب دیده‌اند چه آینده‌ای دارند؟ برای پاسخ به این سوال، به ۲۰ سال قبل می‌روم. به خانه «محمد قنبری» کارگر ۲۰ سال قبل معدن معدنجوی طبس. به او در یک بازی زیرکانه، عنوان کارفرما داده‌اند اما قضیه از چه قرار است؟

پیمانکار معدن بود اما نه از آن پیمانکارهایی که می‌شناسیم. قنبری یک کارگر بود، کارگر سینه‌کار معدن اما چون کارفرمای «معدنجو» نمی‌خواست تعداد بیمه‌شدگان معدن از ۴۸ عدد فراتر برود (احتمالا برای فرار از اجرای طرح طبقه‌بندی مشاغل) از او و بسیاری دیگر از کارگران می‌خواهد پیمانکار معدن شوند و برای خود نیرو بگیرند. کارفرما، به همین راحتی کارگران را از سر خود باز می‌کند! قوانین هم به پشتیبانی کارفرمایان می‌آیند و درست به همین دلیل نمی‌توان مشکل کارگران را خارج از یک وضعیت سیستماتیک بررسی کرد.

خانه محمد سوت و کور است. وارد که می‌شویم تخت او گوشه‌ای کنار آشپزخانه است و یک تلویزیون مقابلش که احتمالا مهم‌ترین وسیله سرگرمی برای یک فرد قطع نخاعی است. شانه‌های پهنی دارد و موهای جوگندمی. به گرمی از ما استقبال می‌کنند. «ابراهیم رحیمیان» دبیر اجرایی خانه کارگر طبس و «غلامرضا اشرفی» مدیر کل اداره کار بیرجند هم حضور دارند. او که بارها سرنوشتش را تعریف کرده حالا برای مدیر کل هم تعریف می‌کند تا بلکه فرجی شود: «دو ماه مانده بود به عید که گفتند زغال نداریم و باید با کارگرانت برای استخراج به کارگاه بروی. سینه‌کار بودیم و سه کارگرم هم تا به حال کارگاه ندیده بودند اما به اجبار به کارگاه رفتیم. روز حادثه به کارگران گفتم پیکور را به من بدهید و شما استراحت کنید. تا نشستم کار کنم از پشت سنگ‌ها رویم سرازیر شدند».

قنبری حالا ۲۰ سالی‌ست که قطع نخاع است. زمانی که دچار حادثه شد، ۶ سال و ۸ ماه سابقه بیمه داشت. کارفرما همان موقع به او می‌گوید ۱۰ سال برایت بیمه می‌خریم که سابقه‌ات بالا برود. بابت این قول، ۱۰ میلیون تومان از دیه‌اش کم کردند اما به قولشان عمل نکردند. می‌گوید: «سال اول از شرکت به ملاقتم می‌آمدند و از سال دوم دیگر فراموش شدم». می‌گوید: «۲۰ سال قطع نخاع هستم و بعد از ۲۰ سال، حقوقم ۹ میلیون و ۶۰۰ هزار تومان است».

هزینه نگهداری از یک بیمار قطع نخاعی بالاست و تأمین اجتماعی این هزینه‌ها را پوشش نمی‌دهد. اگر دچار زخم بستر بشود، باید پرستار بگیرد و هزینه پرستار بالاست. وسایل پانسمانی، سُند و کیسه را تأمین اجتماعی پوشش نمی‌دهد. یک بیمار قطع نخاعی، نیاز دائم به فیزیوتراپی دارد اما محمد نزدیک به ۷ سال است که فیزیوتراپی نرفته. می‌گوید: «پول ندارم بروم، پاهایم خشک شده». هزینه تعویض سُند ۵۰۰ هزار تومان است و ماهی ۳ میلیون تومان بابت آن می‌پردازد.

او که در ۲۰ سال گذشته به سختی هزینه‌ها را تامین کرده حالا قرار است خانه‌اش را به فروش بگذارد. این را خودش نمی‌گوید و همسرش با بغض خطاب به جمع حاضر می‌گوید. انگار قرار نبوده کسی چیزی از این موضوع بفهمد اما همسر نمی‌تواند این غم بزرگ را در سینه پنهان کند. به او البته به تازگی از «معدنجو» قول داده‌اند که ۵۰ میلیون تومان به حسابش واریز کنند و ماهانه نیز ۵ میلیون تومان مستمری بدهند. خانواده می‌گویند از این قول‌ها زیاد داده‌اند و منتظریم ببینیم این بار چه اتفاقی می‌افتد.

این سرنوشت یک کارگر آسیب‌دیده معدن است. برخی رسانه‌ها نوشته‌اند «معدنجو» طی ۲۰ سال گذشته به جز حادثه بزرگ اخیر، حادثه دیگری نداشته است. رحیمیان اما این ادعا را یک دروغ محض می‌خواند و می‌گوید: ۲ قطع نخاعی، یک فوتی و چندین و چند قطع عضو در این معدن اتفاق افتاده است.

شهر آرام

طبس پر از نخل‌های خرماست که حالا در این فصل از بار سنگین شده‌اند. ساعت از ۸ شب گذشته است که به محل اقامتم برمی‌گردم. در راه راننده بازی دربی می‌بیند و ناگهان فریادی از سر شوق می‌زند. ظاهرا تیم مورد علاقه‌اش گل زده. فریاد شوقش اما کوتاه است. به سرعت سکوت می‌کند و زیر لب می‌گوید: «نباید شادی کنیم!» شهر آرام است. دیگر از آن شلوغی چند روز پیش حضور مسئولان و خبرنگاران و خانواده‌ها خبری نیست. من دیر به طبس رسیده بودم و این دیر رسیدن، به موقع‌ترین تأخیر عمرم بود.

خبر

تجمع کارگران معدن طزره مقابل استانداری سمنان

جمعی از کارگران شرکتی شاغل در معدن زغال‌سنگ طزره که تحت مسئولیت «شرکت زغال‌سنگ البرز شرقی» مشغول کارند، دیروز با تجمع مقابل ساختمان استانداری سمنان، خواستار پیگیری وضعیت مطالبات خود شدند.

به گزارش ایلنا، یکی از کارگران حاضر در این تجمع گفت: در روزهای گذشته و برای مشخص شدن وضعیت شغلی خود در محوطه معدن دست به اعتراض صنفی زدیم و در نتیجه بی‌تفاوتی مسئولان، تصمیم گرفتیم برای انتقال مشکلاتمان به مسئولان بالادستی، مقابل استانداری تجمع کنیم.

او با بیان اینکه موفق شدیم مشکلات خود را با برخی مسئولان استانداری در میان بگذاریم، افزود: حدودا هزار نفریم که به صورت شرکتی در معادن طزره مشغول هستیم و می‌خواهیم با حذف پیمانکار، وضعیت شغلی و معیشتی ما بهبود پیدا کند.

یکی دیگر از این کارگران با انتقاد از اینکه در نتیجه حضور پیمانکاران، هر ماه بخشی از مطالباتمان پرداخت نمی‌شود و این موضوع ما را در شرایط بد مالی قرار داده، گفت: سال‌هاست شمار زیادی کارگر تحت مسئولیت چند شرکت واسطه‌ای مشغول کار هستند، شرکت‌هایی که نظارت چندانی بر کار آنها نیست و امنیت شغلی، جانی و معیشتی کارگران را تامین نمی‌کنند.

او گفت: میزان دریافتی و ساعات کار کارگرانی که در کارگاه‌های دولتی کار می‌کنند به نسبت کارگران بخش خصوصی و نیروهایی که زیر نظر پیمانکاران هستند، بسیار متفاوت است لذا کارگران خواهان حذف پیمانکاران و بستن قرارداد مستقیم هستند چون پیمانکاران دستمزد ما را متناسب با قراردادهای خود با کارفرمایان معادن، پرداخت نمی‌کنند و سر و ته آن را می‌زنند.

آگهی ابلاغ مفاد رای صادره از طرف هیئت موضوع قانون تعیین تکلیف و ضعیت ثبتی اراضی املاک و ساختمان های فاقد سند رسمی مصوب سال ۱۳۹۰/۹/۲۰

برابر رای شماره ۱۴۰۳۶۰۳۰۱۰۵۷۰۰۶۴۹۴ مورخ ۱۴۰۳/۰۶/۰۳ صادره از هیات موضوع قانون تعیین تکلیف و ضعیت ثبتی اراضی املاک و ساختمان های فاقد سند رسمی مصوب سال ۱۳۹۰/۹/۲۰ مستقر در اداره ثبت اسناد و املاک شهریار تصرفات مالکانه سید عباس ساجدی فرزند محمد بصورت ششدانگ یک قطعه باغ به مساحت ۳۷۴/۳۰ متر مربع قسمتی از قطعه هفتم تفکیکی از پلاک ۱۴۸ فرعی از ۴۹ اصلی واقع در شهریار محرز گردیده که برای آن پلاک ۲۶۶۲۳ فرعی از ۴۹ اصلی اختصاص یافته است و برابر محتویات پرونده ثبتی و دفتر املاک مربوطه برابر محتویات پرونده ثبتی،شش دانگ یک قطعه باغ تحت پلاک ۱۴۸ فرعی از ۴۹ اصلی از طرف محمد قاسم مومنی تقاضای ثبت شده که پس از انتشار آگهی های نوبتی و تحدیدی ،تحدید حدود آن بعمل آمده است.سپس نامبرده فوت شده وباعتبار دادنامه انحصار وراثت شماره ۳۳ مورخ ۱۳۱۱/۰۱/۱۶ وراث و بعبارت است از: عبداله، علی محمد ، حسن علی ، انسیه ، راضیه و مرضیه (همگی مومنی فرزندان) و فاطمه (زوجه)و لاغیر: متعاقبا ورثه بموجب تقسیم نامه شماره ۸۲۰۸–۸۱۸۸ مورخ ۱۳۲۴/۰۷/۲۵ و وصیتنامه شماره ۲۷۱۳ مورخ ۱۳۱۵/۱۰/۱۳ اقدام به تقسیم ماترک نموده اند که سه سهم مفروز بعنوان ثلث موضوع وصیت (وقف) و یک سهم مفروز در سهم انسیه و دوسهم مفروز درسهم عبداله و دوسهم مفروز درسهم علی محمد و دو نیم سهم مفروز درسهم حسن علی و یک سهم مفروز در سهم مرضیه و یک سهم مفروز درسهم راضیه و یک سهم مفروز درسهم فاطمه مومنی قرار گرفته است ،سپس پلاک مرقوم تفکیکی مورخ ۳۹/۰۶/۰۶ قطعه اول تفکیکی درسهم علی محمد ،قطعه دوم تفکیکی درسهم انسیه ، قطعه سوم تفکیکی درسهم فاطمه ،قطعه چهارم تفکیکی درسهم حسن علی، قطعه پنجم تفکیکی درسهم راضیه ،قطعه ششم تفکیکی درسهم مرضیه، قطعه هفتم تفکیکی درسهم عبداله و قطعه هشتم تفکیکی سهم ثلثی موضوع وصیت قرار گرفته است که برابر صورت جلسه معاینه محل به شماره وارده ۵۴۲۳ مورخ ۱۳۸۷/۰۳/۰۴ حدود و مساحت ۸ قطعه تفکیک شده مشخص گردیده است : برابر دادنامه حصر وراثت شماره یک مورخ ۱۳۳۵/۰۱/۱۸ دادگاه کرج خانم فاطمه مومنی فوت شده وراث منحصر است به چهارپسر به نام های عبداله ، حاج علی ،حسن ، علی محمد ، و سه دختر به نام های مرضیه،راضیه و انسیه همگی مومنی و لاغیر :سپس به موجب تقسیم نامه ۱۵۴۳۰–۱۵۴۱۰ مورخ ۰۲/۰۳/۳۶ دفترخانه ۲ شهریار ،یک سهم مفروز خانم فاطمه موضوع تقسیم نامه شماره ۸۲۰۸–۸۱۸۸ ضمن سایر ماترک نامبرده ، بین وراث تقسیم و بالمناصفه دوهشتم ازیک سهم مذکوردوسهم انسیه و مرضیه و دوهشتم از یک سهم مرقوم ، دوسهم هریک از آقایان عبداله و حسن حاج علی مومنی قرار گرفته است ،همچنین حسن مومنی فوت شده و باعتبار انحصار وراثت شماره ۴۸۹ مورخ ۶۵/۱۱/۲۶ دادگاه صلح مستقل شهریار ،ورثه وی : علی اصغر ،علی اکبر، مجید و فاطمه (همگی مومنی فرزندان)و کبری سالاری (همسر)احصا شده اند برابر دادنامه حصروراثت شماره ۱۳۵ مورخ ۱۳۷۲/۱۱/۱۸ دادگاه حقوقی ۲ شهریارخانم راضیه مومنی فوت شده وراث منحصر است به دوپسر به نام های سید جواد و سید جعفر شاهمیری و یک دختر به نام نوریه شاهمیری و یک همسر به نام سید جلیل شاهمیری و لاغیر :برابر دادنامه حصروراثت شماره ۶۸۸ مورخ ۱۳۷۱/۰۶/۱۱ دادگاه حقوقی ۲ کرج خانم مرضیه مومنی فوت شده وراث منحصر است به پنج پسر به نام های امیر و حبیب اله و محمدرضا و علیرضا و پرویز و دو دختر به نام لیلا و فاطمه همگی صادقیانی و لاغیر :برابر دادنامه حصر وراثت شماره ۸۹ مورخ ۱۳۶۲/۰۲/۲۰ دادگاه صلح مستقل شهریار آقای عبداله مومنی فوت شده وراث منحصر است به چهارپسر به نام های مرتضی و محسن و علی و محمد و چهار دختر به نام های پروانه و زبیده و خدیجه و اخترالملوک همگی مومنی و یک همسر به نام هاجر خاتون صادقی ولاغیر : برابر سند شماره ۲۳۷۴۵ مورخ ۱۳۴۱/۰۹/۱۲دفترخانه ۲ شهریار همگی و تمامی هفت سهم مشاع از هشت سهم از یک سهم مفروز پلاک مذکور از طرف آقای علی مومنی به آقای علی محسنی انتقال گردیده سپس این مقدار مع الواسطه برابر سند شماره ۹۵۴۶ مورخ ۱۳۴۸/۰۵/۲۶ دفترخانه ۷ شهریار به آقای مرتضی رضایی انتقال قطعی گردیده است همچنین برابر سند شماره ۱۵۴۸۱ مورخ ۱۳۳۶/۰۴/۰۲ دفترخانه ۲شهریار عرصه و اعیان یک بیستم مشاع از یک سهم از سیزده سهم و نیم ششدانگ پلاک مذکور از طرف بانو مرضیه مومنی به آقای حاجی علی مومنی انتقال قطعی شده است همچنین برابر سند شماره ۱۵۴۳۱ مورخ ۱۳۳۶/۰۳/۰۲ دفترخانه ۲شهریار مقدار چهاربیستم از یک سهم مفروز از سیزده سهم و نیم کل ششدانگ ازطرف آقایان عبداله و حسن مومنی به حاجی علی مومنی انتقال قطعی شده است مقادیری در اجرای ماده ۱۴۷ به غیر واگذار و منجر به صدور اسناد مالکیت شده است وضعیت ثبتی کرارا به هیات موضوع ماده ۱۴۷ اصلاحی قانون ثبت و شعبه اول دادگاه حقوقی شهریار و غیره اعلام شده است .نظربه اینکه پلاک مذکور از املاک جاری است و در ضمن ملک مربوطه از مالکیت محمد مومنی احدی از ورثه عبداله مومنی می